

بررسی تطبیقی الهی‌نامه و منطق‌الطیر عطار براساس سلسله‌مراتب نیازهای مزلو

عاطفه عزیزی^۱، بتول فخراسلام^{۲*}، محبوبه ضیاء خدادادیان^۳، فرزاد عباسی^۴

۱. دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نیشابور، دانشگاه آزاد اسلامی، نیشابور، ایران

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نیشابور، دانشگاه آزاد اسلامی، نیشابور، ایران

۳. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نیشابور، دانشگاه آزاد اسلامی، نیشابور، ایران

۴. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نیشابور، دانشگاه آزاد اسلامی، نیشابور، ایران

دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۷

پذیرش: ۱۴۰۰/۵/۳۱

چکیده

عطار تجربه‌ی والای عشق، خودیابی، خودشناسی و معرفت الهی را در کتاب‌های خود در اختیار همگان قرار داده است. او راه رسیدن به کمال را عبور از وادی طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت، فقر و فنا می‌داند و با خودشناسی و نشان دادن وجوه مختلف آدمی، کمال انسانی و رسیدن به سرچشمه‌ی عشق را برای انسان‌ها تضمین می‌کند. مزلو با تعیین سطوحی برای نیازهای آدمی در تلاش است تا انسان خودشکوفای معرفتی کند. عطار می‌کوشد تا جام وجود را از می‌صافی لبریز کند و از جامعه‌ی خود نیز غافل نمی‌ماند. با توجه به بیان خواست‌های آدمی از زبان پرندگان در *منطق‌الطیر* و شاهزادگان *الهی‌نامه*، بررسی تحلیلی - تطبیقی نظریه‌ی نیازهای مزلو و دو کتاب *الهی‌نامه* و *منطق‌الطیر* پرده‌ای دیگر از علم و شخصیت عطار را برای ما بازگو خواهد کرد. عطار پس از تجربه‌های خود و رسیدن به من‌برتر، جامعه‌ی خود را نیز آگاهانه به رشد هرچه بیشتر و همه‌جانبه‌تر فرامی‌خواند. مزلو نیز با مطالعه‌ی اشخاص موفق،

فصلنامه علمی - پژوهشی پژوهش‌های ادبیات تطبیقی
دوره ۹، شماره ۳، پاییز ۱۴۰۰، صص ۱۳۵-۱۶۶



درپی یافتن مفهوم کمی برای انسان کامل است. اشعار عطار نمودار عملی و نظری او در رشد نیازهاست.

واژه‌های کلیدی: ادبیات تطبیقی، عطار، الهی‌نامه، منطق‌الطیر، هرم مزلو.

۱. مقدمه

عطار آنچه را که با چشم دل دیده و احساس کرده، در قالب شعر گنجانده است؛ زیرا زبان هنر علاوه بر دربر گرفتن احساس و عاطفه، موجز و اثرگذار است. عطار ادبیات غنایی و تعلیمی را درهم درآمیخته و با علم و شناخت به انسان، اثری آفریده که هر روز گوشه‌ای از هنرمندی و توانمندی این عارف بزرگ را می‌نمایاند. عطار در چهار مثنوی خود چند اصل را تکرار می‌کند؛ انسانی که به دنبال غایت و نهایت است. در مصیبت‌نامه، سالک فکرت با سفر کوبه‌کو به دنبال گوهر وجود، در حرکت است و در نهایت گوهر را در خود می‌یابد. در اسرارنامه، با آغازیدن کتاب با مقاله انسان، اهمیت وجود او را گوشزد می‌کند. در منطق‌الطیر و الهی‌نامه نیز، از یک چارچوب استفاده می‌کند: انسان‌ها و پرندگانی که هریک درپی چیزی هستند. در نظر عطار، آن‌ها راه گم کرده‌اند و به راهبری نیاز دارند که چراغ راه را برافروزد. این راهبر «خلیفه» یا «هدهد»ی است که به رموز آشناست و خود به مرحله «همرازی» با سیمرغ رسیده است.

مزلو برای دستیابی به مراحل رشد و روند تکامل نیازها، سلسله‌مراتب پنج‌گانه‌ای را برای نیازهای آدمی پیشنهاد می‌کند که به شکل هرم است. در سطح اول، نیازهای زیستی و جسمانی

و به عبارتی نیازهای اولیه جای می‌گیرد و در مراتب دیگر به ترتیب نیاز به امنیت، عشق و احترام و در رأس هرم خودشکوفایی قرار می‌گیرد. مزلو، همچون عطار، به انسان خوش‌بین و بر این باور است که انسان توانایی و قدرت رسیدن به خودشکوفایی و اوج را دارد. مزلو بر آن است تا با در نظر گرفتن قوت‌های انسان‌های موفق، دلایل شایستگی آنان را واکاوی کند. مزلو سطوح هرم خود را نیازهای فیزیولوژیک، ایمنی، محبت، احترام و خودشکوفایی تعیین می‌کند. او عقیده دارد که اگر نیازهای فیزیولوژیک نسبتاً خوب ارضا شوند، آنگاه مجموعه جدیدی از نیازها پدید می‌آیند.

عطار در اشعار خود به شیوه‌های گوناگون نگرش خود را در مورد انسان و کمال او بیان می‌کند. او در *الهی‌نامه*، با خلیفه نامیدن انسان، وجوه مختلف انسان را در نظر می‌آورد و سپس با پاسخ‌هایش هریک از شاه‌زادگان را توجیه می‌کند. او هر بار با بیان پرسش‌ها و پاسخ‌هایی، هم‌زمان با تلنگر زدن به روح و ذهن آدمی، طرق رسیدن به کمال را برای صعود انسان به او می‌نماید. در *منطق‌الطیر* نیز، گام‌به‌گام مراحل کمال و خواست‌های انسان را با سیر پرندگان به سوی سیمرغ، به آدمی نشان می‌دهد و او را به خاستگاه اصلی‌اش می‌رساند. شیوه عطار با نوعی روان‌شناسی انسان همراه است؛ ابتدا انسان را به خودشناسی می‌رساند و سپس با مهارت، نیازهای متفاوت را در افراد مختلف بیان می‌کند. عطار غایت رشد انسان را به او نشان می‌دهد و افق دید او را وسعت می‌بخشد. با تشابهی که در *ساختار الهی‌نامه* و *منطق‌الطیر* وجود دارد و تطبیق هرم نیازهای مزلو با این دو کتاب ارزشمند، می‌توان وجوه دیگری از دیدگاه علمی و شخصیتی عطار را مشخص کرد.



با توجه به ابعاد مختلف اشعار عطار، مطالعه و تطبیق این اشعار با نظریه‌های جدید می‌تواند عمق و افق گسترده ذهن و روح عطار را به ما نشان دهد. شعر عطار شعر قرون و اعصار است که نه فقط در دوران خود، بلکه در قرن‌های بعد هم، در مناظره با علوم مختلف می‌تواند خود را به جهانیان بشناساند. در زمانه‌ای که علم روان‌شناسی مطرح نشده بود و به روح و ذهن انسان با دید انسانی نگریسته نمی‌شد، عطار طلایه‌دار ارج نهادن بر مقام انسانی و تضمین‌کننده او برای رسیدن به لحظات اوج خودشکوفایی بوده است. شناساندن عطار و بینش و نگرش او به انسان بر نویسندگان این پژوهش یک ضرورت را القا می‌کند: با انجام این دست مطالعات می‌توان در کرانه بی‌پایاب هنر و عرفان اشعار او، دیدگاه‌های علمی‌اش را نیز استخراج کرد. هدف اصلی این پژوهش بیان دیدگاه علمی عطار درباره انسان و چگونگی رسیدن او به مرحله انسان کامل یا خودشکوفاست. پرسش‌های تحقیق هم از این قرار است:

- آیا می‌توان دیدگاه عطار در زمینه غایت انسان و انسان کامل را با نظریه هرم نیازهای مزلو تطبیق داد؟

- در چه مواردی دیدگاه عطار و مزلو متفاوت است؟

روش تحقیق در این پژوهش کیفی، برپایه تحلیل اشعار است. ابتدا کتاب‌های الهی‌نامه و منطق‌الطیر مطالعه شد و سپس با خوانش آثار مزلو در زمینه نیازهای انسانی، به تحلیل و تطبیق اشعار عطار و هرم نیازهای مزلو پرداخته شد.

۱-۱. پیشینه تحقیق

بهره‌ور (۱۳۸۸) در مقاله‌ای با عنوان «بازخوانی زندگی‌نامه مولوی با نظریه سلسله‌مراتب نیازهای مزلو» هرم مزلو را در زندگی مولانا بررسی کرده است. نویسنده هرمی را با دو نیمه فرض کرده که نیمه نخست را تا حدودی با آغاز تجربه عشق در نظر گرفته و نیمه دیگر را هنگامی که اراده و آگاهی فردی ظهور می‌یابد. نبی‌لو و آصف (۱۳۹۳) هم در «بررسی سلسله‌مراتب نیازهای مزلو در گلستان سعدی» به بررسی نظریه مزلو در اشعار سعدی پرداخته‌اند. نجفی، مانی و کلانتری (۱۳۹۴) در پژوهش «بررسی دیدگاه‌های روان‌شناختی عطار براساس مکتب انسان‌گرایی با رویکرد میان‌رشته‌ای» با طبقه‌بندی فرایندها و فراآسیب‌ها به تفسیر و توضیح بعضی از خصصت‌ها در اشعار عطار پرداخته‌اند. مقاله دیگر با عنوان «انسان کامل ابن‌عربی و انگیزش مزلو» از خیاطان و فدوی (۱۳۹۵) است که به مقایسه دیدگاه انسان کامل ابن‌عربی پرداخته است. سهرابی و ساعد (۱۳۹۸) در مقاله «تحلیل روان‌شناختی داستان سیمرغ از منطق‌الطیر عطار نیشابوری براساس نظریه آبراهام مازلو» ضمن بیان دیدگاه‌های روان‌شناختی، به تعیین سطح هریک از پرندگان عطار در سطوح هرم مزلو اقدام کرده‌اند.

۲. بحث و بررسی

پرندگان عطار و نیازهای آن‌ها

دل بلبل تخته‌بند عشق مجازی است. او چنان خود را غرق عشق گل می‌داند که از وجود خویش محو است. بلبل در عشقی زوال‌پذیر غرق است؛ درحالی که نمی‌داند آنچه زوال‌پذیر است، ملال‌آور خواهد بود. هدهد در نقش راهبر در بیداری بلبل می‌کوشد و عشق روی گل را خوار می‌شمارد و این عشق را شایسته بلبل نمی‌داند و راه‌حل این است: «باید گذر کرد».

طوطی در آرزوی آب خضر می‌گدازد و در این «زندانی آهنی» گرفتار است. او به دنبال «سلطنت در بندگی» است. او نیز تاب سیمرغ ندارد و غافل از این است که «ارزش جان در جانفشان بودن آن است»، و گرنه جان چه ارزشی دارد. **طاووس**، «جبرئیل مرغان»، با تمام زیبایی‌هایش، درحالی که «تخته‌بند» پای خویش است، عزم رسیدن به بهشت را دارد و خود را مرد رسیدن به سیمرغ نمی‌داند. او نیز بی‌خبر است از اینکه «بهشت خانه نفس» است و خانه دل «مقعد صدق». **بط** به دنبال غسل تن است و با «خیرالثیاب» خود، سجاده به روی آب پهن می‌کند و بر روی آب راه می‌رود و خود را دارای کرامات می‌داند و به همین در زندگی قانع است. او دلخوش به آب است، درحالی که آن آب آتشی است که جان او را دربر گرفته است. **کبک** در عشق گوهر می‌سوزد و خود را «عیار کوه» و «مرد گوهر» می‌داند. **هما** خود را چون مرغان دگر نمی‌داند، زیرا ظل او، سرمایه‌بخش خسروان است. **هما** در بند غرور خویش است و این بند او را از رسیدن به سیمرغ بازمی‌دارد. حکایت **باز** متفاوت با یاران خویش است، زیرا او درعین کلاه‌داری، قانع به زقه‌ای از دست پادشاه است! **بوتیمار** غم دنیا می‌خورد و کم شدن ذره‌ای آب دریا، او را دریاها از سیمرغ دور نگه می‌دارد. **بوتیمار** نمی‌داند که «دریا خود، ز شوق دوست در جوش است»، «گاه در موج است و گاه در خروش»، «دریا کام دل را نمی‌یابد، بوتیمار چگونه می‌تواند از او آرام دل بیابد؟!». **حال صعوه** دگرگونه است؛ او خود را ضعیف و ناتوان می‌داند که «نه پر دارد، نه پا، نه هیچ چیز».

شاه‌زادگان الهی‌نامه

پسر اول در تب‌وتاب «دختر شاه پریان» می‌سوزد. عطار در پاسخ به این نیاز، چهار مقاله را اختصاص داده است. سؤال و جواب‌هایی که بین پدر و پسر ردوبدل می‌شود، درنهایت با این سخن پدر به اتمام می‌رسد که شاه‌زاده پریان نفس آدمی است و این پاسخ را بعد از بیان حکایت «سرپاتک هندی» بیان می‌کند. **پسر دوم** در پی آموختن «جادویی» است و هدف او

تسلط بر دنیای بیرون است. او می‌خواهد به تماشای هر دیاری بنشیند، از هر دیاری به شادی و راحتی عبور کند، جولانگاهش شرق تا غرب باشد، به هر شکلی می‌خواهد درآید: زمانی مرغ و زمانی آدمی و گاهی پلنگ کوه و گاه نهنگ دریا، و توانایی هم‌نشینی با صاحب‌جمالان را داشته باشد؛ و پدر در پاسخ، جادویی را دام شیطان معرفی می‌کند. درخواست پسر سوم «جام جهان‌نما» است و پدر عاقبت جمشید را که ارّه شدنِ فرق نصیصش شد، بیان می‌کند و حاصل این جام را جز عجب و غرور نمی‌داند و در پاسخ پسر که «چرا 'جاه' مورد علاقه بزرگان است و حضرت یوسف از چاه به چاه رسید؟» می‌گوید که طاعت سبب بلند شدن مقام می‌گردد. جام جم از دید عطار عقل آدمی است. **پسر چهارم** «طالب آب حیات است»؛ زیرا آن را نجات‌بخش می‌داند. عطار حکایت اسکندر را بیان می‌کند و آب حیات را درحقیقت علم کشف اسرار می‌خواند. **پسر پنجم** خواستار انگشتر است تا دیو و پری در فرمانش درآیند. **پسر ششم** طالب علم کیمیاگری است و عطار در نقش خلیفه به زیبایی این پاسخ را می‌دهد که «سایه زر بر زندگی تو را بی‌گوهر و بی‌مایه» می‌کند. پدر در پاسخ به پافشاری خواسته، چنین می‌گوید:

ولیکن کیمیا آن است مادام که نورالله نهندش سالکان

نام

(عطار، ۱۳۹۴: ۳۹۴)

پرندهگان و خلیفه‌زادگان عطار و هرم مزلو

پرندهگان غرق در روزمرگی هستند؛ غرق در افکار و نیازهای خود و این زندگی همچنان ادامه خواهد داشت، اگر هدهد به غار غربت آنها وارد نشود و آنان را به قربت با خویشان



فرانخواند. اگر جایگاه پرندگان و خلیفه‌زادگان عطار را بر سطوح هرم مزلو بیان کنیم، اکثر پرندگان در سطح دوم نیازهای مزلو، به‌دنبال ثبات و امنیت هستند. طوطی، طاووس بط و بوتیمار ترس از دست دادن یا به‌دست آوردن را دارند. آن‌ها به‌دنبال چیزی و جایگاهی هستند تا با تکیه بر آن از حمایت برخوردار شوند و از ترس و آشفتگی رهایی یابند. هما در سطح بالاتری از نیازها، یعنی در سطح چهارم، در جایگاه قدرت و احترام قرار دارد. او احساس می‌کند فایده‌مند است و خود را با کفایت و لیاقت می‌داند. اما «باز» بآنکه بر دست پادشاه جای دارد، در سطح اول نیاز قرار می‌گیرد. او قانع است به زقه‌ای که دریافت می‌کند. بلبل در عشق گل می‌سوزد و در سطح سوم نیازهای مزلو جای می‌گیرد.

اکثر شاه‌زادگان به‌دنبال قدرت و لیاقت هستند. پسر دوم (خواهان جادویی آموختن)، پسر سوم (درپی جام جهان‌نما) و پنجم (خواستار انگشتر) به‌دنبال کسب ارزش، لیاقت و کفایت هستند. پسر چهارم (طالب آب حیات) و پسر ششم (درپی علم کیمیاگری) با توجه به خواست‌هایشان در سطح دوم هرم مزلو قرار می‌گیرند و به‌دنبال امنیت و ثبات هستند. «فقدان رضامندی از نیازهای اساسی، ایمنی و حمایت، تعقل، محبت، احترام، عزت‌نفس، هویت و خودشکوفایی موجب بیماری کمبود می‌گردد» (مزلو، ۱۳۷۴: ۴۶).

عطار پرندگان و شاه‌زادگان را در قفس تفکرات خود اسیر نکرده است و آنان را مجبور به پذیرش افکار و خواست‌های خود نمی‌کند؛ بلکه برآن است تا با بیان حکایت‌های گوناگون، پرده‌ها را در برابر چشمانشان کنار بزند و آنان را اقناع کند تا با عشق و معرفت، آگاهانه به تکوین برسند. عطار در منطق‌الطیر نیز، مانند دیگر آثارش، به بالاتر از فرد می‌اندیشد. او فقط درپی ساختن فرد آگاه نیست، بلکه افق دیدش برتر و والاتر است. او می‌داند که جامعه سالم و

فرد سالم رابطه مستقیم با هم دارند. عطار در پرواز پرندگان به دنبال شکل دادن «سی مرغ» است. سی مرغ عطار جامعه‌ای است سالم که آینه وجود جمال و کمال و نشانگر «سیمرغ» است. پرندگان و شاهزادگان عطار در رنگ‌های مختلف، مقام‌های گوناگون و خواست‌های متفاوت هستند؛ ولی در نهایت هم‌هدف و یک‌رنگ می‌شوند. مزلو نیز در این مورد هم‌صدا با عطار است:

مسئله ساختن جامعه‌ای شایسته است. در واقع نوعی بازخورد بین جامعه شایسته و انسان شایسته وجود دارد. آن‌ها محتاج هم و لازم و ملزوم یکدیگرند در هر حال، دستیابی به هر کدام بدون دیگری ناممکن است. منظور من از جامعه مطلوب و شایسته نهایتاً شریعتی متحد و جهانی واحد است (مزلو، ۱۳۷۴: ۴۷).

در دیدگاه او، انسان برای «مسجود بودن» آفریده شده و اوست که در «صد پرده غیرت الهی» قرار گرفته است. ارزش انسان به اندازه‌ای است که «ساجد خداوند» مسخ و ملعون می‌شود. انسان «هم خلیفه است و هم پادشاه» و «ملعون راه»، «چشم‌رویی» او، «سپند او» که باید برای انسان بسوزد. با این تفسیر از انسان، وظیفه انسان در جهان هستی عظیم‌تر می‌گردد. بعد از درک جایگاه خود در هستی، حال باید بداند که به دنبال چه باشد؟ آفریده شده، ولی سرانجام این گل سرشته شده با عشق الهی به اصل خود بازمی‌گردد. در دید عطار، انسان همه‌چیز است و پله نهایی اوج نیز خود اوست؛ همچنان که در دایره شناخت به خود بازمی‌گردد. «سلوک صوفیانه صعود دید و دریافت و شکوفایی شعور و شناخت را از پی می‌آورد» (راستگو، ۱۳۸۳: ۴۰).

تو نکردی هیچ گم، چیزی مجوی هر چه گویی آن، چیزی مگویی



آنچه گویی و آنچه دانی آن تویی خویش را بشناس صد چندان تویی

(عطار، ۱۳۸۹: ۲۳۷)

درست همان‌طور که درخت به نور خورشید و آب و غذا نیازمند است، همین‌طور نیز اکثر مردم به محبت، ایمنی و سایر رضامندی‌ها از نیاز اساسی که فقط از بیرون تأمین می‌شوند، نیازمند هستند. اما هرگاه این ارضاکنده‌های خارجی به‌دست آمدند، هرگاه این کمبودهای درونی به کمک ارضاکنده‌های بیرونی سیراب شدند، مسئله واقعی پیشرفت انسانی فرد، یعنی خودشکوفایی، آغاز می‌شود (مزلو، ۱۳۸۶: ۲۲۷).

این عقیده مزلو با عطار هم‌جهت است؛ ولی مسئله‌ای که عطار به آن توجه می‌کند، ماندگاری در یک نیاز است و غرق شدن در آن. عطار نیز، همچون مزلو، این دیدگاه را می‌پذیرد که نیازهای انسان‌ها متفاوت است؛ ولی به‌وضوح در الهی‌نامه و منطق‌الطیر بیان می‌کند که هر انسانی تخته‌بند یک خواست خود است. عبور از راه نیازمند پیر است؛ راهبر و پیش‌رونده‌ای که خود به تعالی رسیده است.

بررسی شخصیت هدهد و خلیفه

هدد هادی، پیک هر وادی، آشفته‌دل، پراختظار و تیزوهم است. از بد و نیک آگاه است. او از خلق آزاد است و خلق نیز از او. او گرفتار درد پادشاه است؛ پس درد دیگری ندارد. دارای قدرت و با بزرگانی چون سلیمان هم‌نشین بوده است. بسم‌الله در منقار دارد و اسراردار است. او مورد عزت و احترام است، به‌طوری که سلیمان از غیبت هیچ‌کس جز او نمی‌پرسد. آب حیات را با نیروی وهم می‌یابد و همراز سلیمان است و مهم‌تر از همه، مذکور خداوند است. بنابراین هیچ‌کس به گرد سیرش نخواهد رسید. او تجربه اندوخته و به‌عبارتی پیر زمان خود

است. پادشاه خود را شناخته است. حال با تمام این تفاسیر، آمده است تا تشویر و بی‌دینی و خودبینی را از پرندگان دیگر دور کند. «خلیفه» و «دهد» در آشتی با درون خود هستند. آن‌ها گره‌ها و عقده‌های درون را گشوده و خواسته‌شان با آنچه باید انجام دهند، یکی است؛ حال بازگشته‌اند تا ناآرامی‌های دنیای بیرون خود را نیز پایان دهند و به جامعه و فرزندان خود بال پرواز ببخشند و با پرورش آنان، جامعه را به تعالی برسانند. «چگونه اندیشیدن یک انسان نمی‌تواند جدای از چگونه بودن او باشد» (مزلو، ۱۳۷۴: ۱۴). در *الهی‌نامه*، خلیفه، خود پیر راه است. او نیز به مباحثه با شاهزادگان می‌پردازد و در مناظره با آنان شرکت می‌کند. او فقط سخنران نیست؛ بلکه پیر راهی است که کمال را می‌شناسد و آگاه وجود شاهزادگان است.

دهد و خلیفه رضامندی و نیکبختی را جز لقای محبوب و پادشاه خود نمی‌دانند. رسیدن به سیمغ هزاران مشکل بر سر راه دارد و هزاران مشکل برای پرندگان می‌آفریند؛ ولی هدف والا هرچیزی را بر آنان آسان می‌کند. «حیات انسان را تنها در صورتی درک خواهیم کرد که به والاترین آرزوهایش توجه کنیم» (مزلو، ۱۳۶۷: ۱۲). هدف والای دهد رسیدن به خود الهی است. او آن‌قدر رشد یافته است تا تمایزی بین خود و غیرخود نیابد. او نجات پرندگان و اوج گرفتن آن‌ها را جزئی از خود می‌داند و اینجاست که مرزها را از بین می‌برد و درنهایت توفیق می‌یابد پرندگان را به لقای پادشاه برساند.

ویژگی‌های اجتماعی دهد و خلیفه و خودشکوفایی از دیدگاه مزلو

دهد درمقابل پرندگان دیگر انعطاف‌پذیر است. او به راحتی و واقع‌گرایانه به سخنان پرندگان دیگر گوش فرامی‌دهد و انواع خواست‌های آنان را می‌شنود. او با بطر زاهد تا کوف خرابه‌نشین



هم‌سخن و همراه می‌شود. در چند مرحله، هدهد از پرندگان دعوت می‌کند تا برای رسیدن به سیمرخ با او همراه شوند؛ ولی آنان با بهانه‌ای از همراهی هدهد سر باز می‌زنند؛ با این حال، او همچنان بدون دلسردی و مصمم، به کارش ادامه می‌دهد.

از آنجا که افراد خودشکופا تحت کشش انگیزش رشد قرار دارند تا انگیزش کمبود، لذا درمورد رضامندی‌های عمده خودشان متکی به دنیای واقعی، یا سایر افراد، فرهنگ‌ها، یا وسایل رسیدن به هدف به‌طور کلی متکی به رضامندی خارجی نیستند؛ بلکه آن‌ها برای پیشرفت خودشان و رشد مداوم به توانایی‌های بالقوه و منابع پنهانی خودشان متکی هستند (مزلو، ۱۳۶۷: ۲۲۷).

هدهد کمال‌گرای واقعی است. او نمی‌خواهد از کوف یک کاخ‌نشین، از بلبل یک عاشق واقعی و یا از صعوه یک قدرتمند بسازد؛ بلکه می‌خواهد آنان به تجربه برتر دست یابند. به این ترتیب، تجربه اوج و فنای کامل میعادگاهی می‌شود برای درک بهتر آرمان‌های زندگی. «افراد خودشکופا، یعنی افراد سالم و برتر از لحاظ روانی درواقع ادراک‌کنندگان و شناختگران بهتری هستند» (مزلو، ۱۳۷۴: ۲۲). هدهد توانایی حق‌شناسی دارد. او قدرشناس پادشاه خویش یعنی سلیمان و پرندگانی است که به او اعتماد کرده‌اند.

هدهد برای پرندگان قالب‌بندی خاصی درنظر نمی‌گیرد؛ بلکه هدفش این است که آن‌ها خود را بیابند. هدهد همه پرندگان را پای یک موعظه و یک کلاس درس نمی‌نشانند؛ بلکه برای هرکدام از آن‌ها، با توجه به خصوصیاتشان، برنامه‌ای خاص درنظر دارد. با هرکدام از آن‌ها، با توجه به سطحی از نیاز و با روان‌شناسی خاص آن‌ها، به گفت‌وگو می‌نشیند. «ویژگی تجربی افراد خودشکופا این است که آن‌ها بسیار کمتر از افراد عادی درباره درست و غلط دچار تردید

می‌شوند. آن‌ها فقط به این دلیل که ۹۵ درصد مردم با آن‌ها مخالف‌اند، دچار سردرگمی نمی‌شوند» (همان، ۲۸).

هدهد به پرندگان شهامت می‌دهد؛ شهامتِ گذر از خود، شهامت رسیدن و شهامت گذشتن؛ شهامت می‌دهد که سرنوشت خود را، خودشان انتخاب کنند. هرچند سیمرغ پادشاه است و از وجود پرندگان مستغنی، این حس شهامت برای انتخاب پادشاه به آنان نیرو می‌دهد و آنان سرنوشت خویش را به‌دست می‌گیرند. «ما از بهترین توانایی‌هایمان نیز به همان اندازه بدترین ضعف‌هایمان، هرچند به طرقتی متفاوت، هراس داریم. همه ما توانایی‌های بالقوه‌ای استفاده‌نشده و یا کاملاً رشدنیافته‌ای در وجودمان داریم» (همان، ۶۴).

هدهد با شناساندن سیمرغ، راه را برای صعود از هرم نیازهای انسانی باز می‌کند و به حرکت آن‌ها هدف می‌بخشد. آن‌گاه است که یک‌یک پرندگان را از بند نیازهای ظاهری رهایی می‌بخشد و تا قله قاف با خود همراه می‌کند. «اینکه انسان قادر باشد چیزی را به حال خود بگذارد تا به‌خودی‌خود تکوین یابد، نیازمند عشق و علاقه بسیار زیادی است» (مزلو، ۱۳۶۷: ۲۲).

هدهد برآن است تا آن‌ها را با توانایی‌های بالقوه و فطرت خود آشنا کند تا پیش‌رونده باشند، به ندای درونی خودشان گوش دهند، مسئولیت انسانی خود را انجام دهند، صادق باشند و تلاش کنند. به پرندگان کمک می‌کند تا دریابند کیست‌اند؛ نه تنها از حیث رسالتی که در زندگی دارند، بلکه بیاموزند چه چیز را دوست بدارند و چه چیز را ارزش قرار دهند.

اولین و اساسی‌ترین مسئله بزرگ، ساختن انسان شایسته است. بایستی انسان‌های بهتری داشته باشیم وگرنه کاملاً ممکن است از صحنه زمین محو شویم و حتی اگر چنین اتفاقی



هم نیفتد، به‌طور قطع در مقام نوع بشر در فشار روحی و اضطراب خواهیم زیست. این انسان شایسته را به یک اندازه می‌توان انسانی خودتکامل‌دهنده، انسانی مسئول خود و مسئول تکامل خود، انسانی کاملاً روشن و بیدار یا بافراست است، انسانی والا، انسانی خودشکوفا و از این قبیل نامید (مزلو، ۱۳۷۴: ۴۱).

راه صعود به کوه قاف عطار و هرم مزلو

اگر بخواهیم هرمی را از دیدگاه عطار ترسیم کنیم، پله ابتدایی آن نفس است. عطار از انسان می‌خواهد برای رهایی از نفس، «دیو» را در زندان کند تا با سلیمان هم‌نشین شود. از «فرعون بهیمی دور شود»، «نمرود را چون قلم سر بزند»، «چارچوب طبع را بشکند»، «نفس را همچون خر موسی بسوزاند»، «زره از نفس شوم بگیرد»، «از چاه و زندان بگذرد» و «از دهان ماهی نفس بدخواه رهایی یابد»؛ آن‌گاه است که او را مخاطب خود قرار می‌دهد و به او می‌گوید: «لیاقت هم‌نشینی با سلیمان را خواهی داشت، به میقات می‌آیی، صالح به استقبالت می‌آید و یارِ غارِ صدر عالم می‌شوی، روح‌الله به استقبال تو می‌آید و مانند داوود در عشق گرم می‌شوی، یوسف صدیق همدم تو می‌شود و مونس یوسف می‌شوی». «هر عارفی مرزهای جهان معنوی خویش را با مرزهای زبان هنری‌اش مرتبط می‌کند و تا به اعماق این زبان نرویم، از تجربه‌های روحی او آگاهی نخواهیم یافت» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۹۲: ۳۵۷).

پله دوم در هرم عطار، خودبینی است. راه چاره آشکار کردن مقصد و مقصود است و آن جایی نیست جز «قله قاف» و در آن جایگه کسی نیست جز «سیمرغ». با توجه به دنیای بیرون و هدف والا، انسان از قیدوبند خودبینی رها می‌شود.

گنج در قعر است، گیتی چون طلسم بشکند آخر طلسم و بند هم
 گنج یابی چون طلسم از پیش رفت جان شود پیدا چو جسم از پیش
 رفت
 بعد از آن جانت طلسمی دیگر غیب را جان تو جسمی دیگر است
 است

(عطار، ۱۳۸۹: ۲۳۹)

جایگاه مرغان و خواست‌ها و عذرهایشان از سر «جهل» است. گفته‌های آنان با هم متفاوت و از «صدر و دهلیز» است. آنان در ابتدا برای تغییر از موضع خود «عذری لنگ» آوردند؛ ولی سرانجام آنچه آنان را وحدت بخشید و همراه کرد، «رسیدن به سیمرغ» بود. «عشق نیرویی است که طالب به مدد آن به مطلوب می‌رسد» (شجیعی، ۱۳۷۳: ۱۶۱). آنان با وجود گدایی و ضعف در برابر سیمرغ، به دنبال رنگی هستند تا خود را با آن یکی بدانند. آنچه پرندگان را با وجود همه تفاوت‌ها، هم‌صدا و یک‌رنگ و یک‌زبان می‌کند، این است:

خسروی کارِ گدایی کی بود این به بازوی چو مایی کی بود؟

(عطار، ۱۳۸۹: ۲۸۰)

اگر به دنبال ارضای نیاز در انسان باشیم، خواهیم دید که نیازها را پایانی نیست. نیازی خاموش می‌شود و نیازی دیگر سر برمی‌آورد و درکل انسان همیشه «گلایه‌مند» در تکاپو برای رسیدن به نیازی است تا خشنودی را برای او به‌ارمغان آورد. عطار انسان‌ها را با غایت نیازها آشنا می‌سازد؛ نیازی که بعد از آن نیازی نیست؛ گم‌شده‌ای که هر انسانی به دنبال اوست. «گلایه‌مندی» ناخواسته بهانه‌ای کودکانه است برای نیافتن آن نیاز؛ ولی هددهی در این دایره



تکامل لازم است تا به واسطه او از سرگردانی رهایی یابند. عشق برتر و حقیقی بال پروازی است که انسان را به آن نیاز برتر می‌رساند. مرغان با دریافت این شناخت که نسبتی با سیمرغ دارند و با پذیرش تمام مشکلات، در بازگشت به اصل خود راسخ می‌شوند. عطار نیز، مانند مزلو، بر این باور است که نباید نیازهای انسان سرکوب شود، ولی در پی ارضای آن هم نیست؛ بلکه نیازهای او را تعالی می‌بخشد، دل‌ها را با عشق آشنا می‌کند و دل‌ها را از فسرده بودن نجات می‌دهد. «در نظر عطار، شور و شوق فطری به تسلیم در برابر عشق چندان مطرح نیست؛ بلکه آنچه مطرح است، آرمان و کمال مطلوبی است که فقط وصول به آن و برآوردن آن شخص را سزاوار داشتن عنوان 'عاشق صادق' می‌کند» (ریتز، ۱۳۷۷: ۵۶۸).

هرم نیازهای مزلو برای انسان خودشکوکا در نظر عطار، منشوری است که چنانچه رنگ واقعی خود را بیابد، به هر وجه آن که بنگری، جز سیمرغ را نخواهی دید و آنجاست که چشم زیبابین، سیمرغ را در آن به جمال می‌بیند و کجاست آن صبر لامحال! سطح‌ها و اضلاع هرم مزلو در دیدگاه عطار چیزی نیست جز دل‌های عاشقان؛ دل‌های عاشقی که آینه‌وار، در تجلی صورت دوست هستند و این است هرمی که عطار در برابر چشم همگان نمایانده است. عطار سطح‌های هرم مزلو را درهم تنیده، زیرا جز نقش یار بر آینه هستی نمی‌بیند. در ابتدای کار، عطار با مزلو هم‌صداست:

[کسی که] حوصله و گنجایش دانه را ندارد، چگونه می‌تواند در اوج پرواز کند و به دنبال

سیمرغ باشد و او را دریابد!؟

چون نداری دانه‌ای را حوصله	چون تو با سیمرغ باشی هم چله؟
چون تهی کردی به یک می پهلوان	دوستکانی چون خوری با پهلوان؟
چون نداری ذره‌ای را گنج تاب	چون توانی جُست گنج از آفتاب؟

چون شدی در قطره‌ای ناچیز غرق چون روی از پای دریا تا به فرق؟
 زانچه آن خود هست، بویی نیست این کارِ هر ناشسته‌رویی نیست این
 (عطار، ۱۳۸۹: ۲۸۰)

عطار ضعف‌ها را می‌پذیرد و بیان می‌کند کسی که با «می» دگرگون می‌شود و ظرفیت و گنجایش ذره‌ای را ندارد و خود را غرق در ناچیزها و امور دنیوی کرده است، چگونه می‌تواند «آفتاب» را تاب آورد و با یار «دوستکانی» نوشد. مرغان عطار بعد از اعتراف به نیاز-های خویش و پس از اینکه با راهنمایی‌های هدهد به شناخت خویشتن و پادشاه خود می‌رسند، از او می‌پرسند که چگونه پای بر فرق نیازهای خود بگذارند و به سیمرغ برسند. «نهایی‌ترین بیماری زمان ما خلأ ارزشی است. دوماً، این وضعیت از هر وقت دیگر در تاریخ وخیم‌تر است و در آخر انسان با تکیه بر تلاش‌های هر روزه خویش می‌تواند در این مورد کاری کند (مزلو، ۱۳۸۶: ۹۹).

نهایت و غایت پرندگان عطار و خودشکوفایی

پرندگان عطار در نهایت در سیمرغ محو می‌شوند و آن غایتی است که عطار برای انسان تصور می‌کند؛ گم شدن سایه در خورشید و یکی شدن قطره با دریا؛ وجود انسانی که می‌تواند به عظمت دست یابد. این مورد در دیدگاه عطار با تعریف مزلو از خودشکوفایی قابل تطبیق است.

خودشکوفایی به تمایل بشر به تحقق خویشتن اشاره دارد؛ یعنی گرایش او در جهت شکوفا شدن آن چیزی که بالقوه در وی وجود دارد. این گرایش را می‌توان تمایل نسبت به تکوین تدریجی آنچه که ویژگی فردی شخص ایجاب می‌کند و شدن هر آنچه که شخص شایستگی شدنش را دارد، تعبیر کرد (مزلو، ۱۳۶۷: ۸۳).



عطار با رساندن مرغان به قلّه قاف، آرامش و غنای حیات درونی و شادی عمیق را به‌ارمغان می‌آورد؛ چیزی که انسان خودشکوفای و سالم در زندگی و بقا نیازمند آن است. به عقیده مزلو: پیگیری و ارضای نیازهای عالی بیانگر روندی کلی به سوی سلامت و دوری جستن از اختلال روانی است. نیازهای عالی دارای پیش‌شرط‌های بیشتری است. تنها یک دلیل برای صدق این گفته این است که قبل از آنکه نیاز عالی بتواند ارضا شود، بایستی نیازهای غالب ارضا شوند (همان، ۱۵۲).

در این مورد، عطار کمی متفاوت با مزلو عمل می‌کند. وی در ارضای خواست‌ها به ترتیب آنچه در هرم مزلو می‌بینیم، عمل نمی‌کند؛ بلکه چشم‌ها را می‌گشاید تا نظاره‌گر افق دوردست باشد. طبق نظر راسل، «نیرومندترین دلیل درباره وجود خدا، نیاز انسان به ایمنی است» (۱۳۵۱: ۲۷). این احساس نیاز موجب می‌گردد تا انسان به دنبال گم‌شده حقیقی خود باشد. عطار می‌گوید اگر جمال یار را دوست داری، در دل بنگر؛ در دل کوف و در دل صعوه. او نیاز روح بشر را اصل می‌داند و معتقد است توجه به هدف والا، انسان را از نیازهای سطح پایین دور می‌کند. غایت بهروزی و نشانه ارضای فراگیر انسان، رسیدن به بام خودشکوفایی است.

مزلو شرط خودشکوفایی را شناخت ذاتی و شکوفایی آن می‌داند. به نظر وی، حتی اگر همه این نیازها ارضا شوند، بازهم اغلب (اگر نه همیشه) می‌توانیم انتظار داشته باشیم که به‌زودی نارضایی و بی‌قراری تازه‌ای به‌وجود خواهد آمد، مگر آنکه فرد به انجام کاری مشغول باشد که برای شخص او مناسب است. درحقیقت او باید با سرشت خود صادق باشد (مزلو، ۱۳۶۷: ۸۳).

مزلو برخلاف روان‌شناسان دیگر که توجه خود را به بررسی مشکلات روانی معطوف می‌کردند، به بررسی علل موفقیت افراد موفق پرداخت. او برای انسان ماهیتی خوب یا خنثی قائل

است و باور دارد که همه انسان‌ها با نیازهای مشترک به دنیا می‌آیند و این نیازهای مشترک موجب انگیزه رشد و کمال و تحقق و تبدیل شدن به آنچه توان آن‌هاست، می‌شود. رسیدن به این کمال نیازمند فراهم آمدن شرایط درونی و بیرونی است. این عقیده مزلو منطبق با نظر عطار در مورد ارزش انسان است. عطار از راهبرانی برای هدایت پرندگان و شاهزادگان استفاده می‌کند که در نظر او، پیر راه هستند و صاحب تجربه و توانایی، و قدرت آگاهی بخشیدن به دیگران را دارند.

خودشکوفایی به تمایل بشر به تحقق خویشتن اشاره دارد؛ یعنی گرایش او در جهت شکوفا شدن آن چیزی که بالقوه در وی وجود دارد. این گرایش را می‌توان تمایل نسبت به تکوین تدریجی آنچه که ویژگی فردی شخص ایجاب می‌کند و شدن هر آنچه که شخص شایستگی شدنش را تعبیر کرد (مزلو، ۱۳۷۶: ۸۳).

عطار بر این عقیده است که ساخت جامعه سالم در گرو اشخاص سالم و خلاق است. بعد از آنکه تکلیف انسان با خودش روشن شد، آن‌گاه می‌تواند با جهان بیرون خود همراه شود و به کلیت دست یابد؛ همراه با آزادی از جنگ داخلی رهایی یابد و «سی مرغ» شود.

۳. نتیجه

عطار هویت، استقلال و عشق پایدار را در سیمرغ می‌یابد. سی مرغ عطار جامعه‌ای است سالم که آینه وجود جمال و کمال و نشانگر «سیمرغ» است. پرندگان و شاهزادگان عطار در رنگ‌های مختلف، مقام‌های گوناگون و خواست‌های متفاوت هستند؛ ولی در نهایت هم‌هدف و یک‌رنگ می‌شوند. پرندگان توفیق یافته به دیدار سیمرغ، به خودشکوفایی رسیده‌اند. آن‌ها هر کدام انسان‌های کاملی خواهند شد که موجب تعالی جامعه‌ای پروبال‌شکسته می‌شوند که به‌خاطر زخم



نیازها و سنگینی قادر به اوج گرفتن نیست. در دید مزلو، ارضا نشدن نیاز مانع تعالی می‌گردد و عطار مشکل انسان را در غافل بودن و سکون در یک نیاز و در یک منزل می‌داند. عطار به انسان دو بال پرواز برای عبور از نیازها می‌دهد تا از خود و نیازهایش بگذرد و فرافردی بیندیشد. او به دنبال آن است تا به گفته مزلو، انسان‌ها را از «جامعه بندگی» که سلطه‌طلبانه و خصمانه است، به اشتراک مساعی و اعتماد برساند. سیمرغ بر هرم مازلو سایه افکنده است. مرغان که هرکدام در مرتبه‌ای از هرم نیازها گرفتارند، با نردبان عشق می‌توانند خود را به سیمرغ برسانند. سایه سیمرغ بودن و مستغرق در او شدن، آنان را از مردن و زیستن، بودن و نبودن، از عشق مجازی، گنج و... رهایی می‌بخشد. انسان در دید عطار، توانایی آن را دارد تا پله‌های هرم مزلو را با عشق درنوردد و پادشاه را که در رأس هرم بر «قصر جلال» تکیه زده است، به نظاره بنشیند. عطار با روان‌شناسی تمام پرندگان را انتخاب کرده است. پرندگان به دنبال امنیت هستند و این حس امنیت است که آنان را در اسارت خود درمی‌آورد. شاه‌زادگان نسبت به پرندگان در سطح بالاتری از نیازها قرار می‌گیرند؛ آنان در پی تکیه زدن بر مسند قدرت از تعالی بازمانده‌اند. اگر بخواهیم با توجه به دیدگاه عطار، هرمی را تصور کنیم، سطح اول هرم عطار عبور از نفس بهیمی و خودبینی و سطح بعد عشق خواهد بود. همداد خودشکوفاست؛ زیرا برای همداد «آنچه می‌خواهد» و آنچه در آن «ناگزیر» است، یکی می‌شود و این دوگانگی به وحدتی در وجودش رسیده است. والاترین هدف همداد نه لقای پادشاه، بلکه هدایت قومی است که در اسارت نیازهای خود، از رسیدن به کمال وامانده‌اند. همچنان‌که توقف ما در هر مرحله، نمودار کیفیت وجودی ماست، فطری بودن کمال انسانی و تجربه‌های

برتر موجب می‌شود انسان برای رسیدن به اوج محکم‌تر گام بردارد. تفاوت دیگر دیدگاه عطار و مزلو این است که عشق در تمام سطوح نقش‌آفرین است.

منابع

- بهره‌ور، مجید (۱۳۸۸). «بازخوانی زندگی‌نامه مولوی با نظر به سلسله‌مراتب نیازهای مزلو». *مجله دانشکده علوم انسانی دانشگاه کاشان*. ش ۱۰. صص ۱۱۸-۸۷.
- خیاطان، قدرت‌الله (۱۳۹۵). «نیل به کمال در نظریه‌های انسان کامل ابن عربی و انگیزش آبراهام مزلو». *پژوهشنامه عرفان*. س ۹. ش ۱۹. صص ۱-۲۰.
- راستگو، سید محمد (۱۳۸۳). *عرفان در غزل فارسی*. تهران: علمی و فرهنگی.
- راسل، برتراند (۱۳۵۱). *چرا مسیحی نیستیم؟*. ترجمه عبدالعلی دستغیب. تهران: فرهنگ.
- ریتر، هلموت (۱۳۷۷). *دریای جان*. ترجمه دکتر عباس زریاب‌خویی و دکتر آفاق بایبوردی. تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی.
- سهرابی، فاتح و گل‌نیا ساعد (۱۳۹۸). «تحلیل روان‌شناختی داستان سیمرخ از منطق‌الطیر عطار نیشابوری براساس نظریه آبراهام مزلو». *فصلنامه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد سنندج*. س ۱۱. ش ۴۰. صص ۱۲۷-۱۵۵.
- شجیعی، پوران (۱۳۷۳). *جهان‌بینی عطار*. تهران: مؤسسه نشر و ویرایش.
- شفیع‌کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۲). *زبان شعر در نشر صوفیه*. تهران: سخن.



- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد (۱۳۸۹). *منطق‌الطیر*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- _____ (۱۳۹۲ الف). *اسرارنامه*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- _____ (۱۳۹۲ ب). *مصیبت‌نامه*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- _____ (۱۳۹۴). *الهی‌نامه*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- مزلو، ابراهام هارولد (۱۳۶۶-۱۳۶۷). *روانشناسی شخصیت سالم*. ترجمه شیوا رویگران. تهران: هدف.
- _____ (۱۳۶۷). *انگیزش و شخصیت*. ترجمه احمد رضوانی. مشهد: آستان قدس رضوی.
- _____ (۱۳۷۴). *افق‌های والاتر فطرت انسان*. مترجم احمد رضوانی. مشهد: آستان قدس رضوی.
- _____ (۱۳۸۶). *مذاهب، ارزش‌ها و تجربه‌های والا*. مترجم علی‌اکبر شاملو. تهران: آگه.
- نبی‌لو، علیرضا و احمد آصف (۱۳۹۳). «بررسی سلسله‌مراتب نیازهای مزلو در گلستان سعدی». *مجله متن‌شناسی ادب فارسی*. د ۶. ش ۲. صص ۴۳-۶۶.
- نجفی، زهره، مهنوش مانی و مهرداد کلاتری (۱۳۹۴). «بررسی دیدگاه‌های روان‌شناختی عطار براساس مکتب انسان‌گرایی با رویکرد میان‌رشته‌ای». *فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای علوم انسانی*. د ۷. ش ۲. صص ۱۴۹-۱۶۸.